

# ابن سینا، طبیب، عالم و فیلسوف

(۱۰۳۷-۹۸۰)

نوشته جورج سارتن

ترجمه دکتر ناصر کنعانی

مقدمه متوجهم. مقام شامخ علمی و چیره دستی جورج سارتن، دانشمند باژیکتی-  
الاصل آمریکائی، بر آنان که سروسری با علوم و به ویژه تاریخ و تکامل آن دارند  
پوشیده نیست. وسعت و عمق معلومات و معرفت علمی سارتن، همراه با کوشش های  
خستگی ناپذیر او و شاگردانش در جهت تنویر فصول پگاه آسای تاریخ علوم، منجر به نتایج  
و ثمراتی پربها گردیده اند. مقاله ای که در زیر آورده شده است ترجمه ایست از متن  
انگلیسی رساله ای که سارتن درباره ابن سینا نگاشته و در مجموعه ای که به همت دوروتی  
استیمنس گردآوری شده است، به چاپ رسیده. در این رساله سارتن نقش بی نظیر و عظمت  
و تعالی ابن سینا را در عالم فلسفه و علوم طبیعی بار دیگر بیان کرد. و در عین حال سبک  
صرفاً توصیفی، این جا و آن جا رهنمودهایی برای دستیابی به دهلیز رموز و گنجینه اسرار  
و اندیشه های ابن سینا در اختیار خواننده می گذارد. اندکی تعمق و تدقیق منجر به این  
حقیقت عصبان انگیز می گردد که ابن سینا با وجود ذکاوت و دانائی چشمگیر و نبوغ  
خلاق خود، و وجود تسلط و معرفت ماوراء توصیف بر علوم اثباتی و معنویات و با  
وجود تجارب مادی و آگاهی از مسائل اجتماعی و اقتصادی، چگونه به علت پیگیری  
و تغریق در برخی اوهام و پندارهای ذهنی و متافیزیکی یا از درک توانینی که شامل  
حرکت جوامع بسوی تکامل بوده سر باز زده و یا به احتمال بسیار زیادتری چنین ادراکی  
را عامداً و آگاهانه از قاموس افکار و منطق خود بدور رانده است. جای بسی افسوس  
است که اعتقادات ذهنی و ایمان شدید مذهبی، که در بسیاری از موارد موجب تنویر  
زوایای تاریخ روح و روان آدمی گشته و ای بسا او را به سطحی والا تر صعود می دهند،  
گاه دید آدمی را از مشاهده نابینا ساخته و ذهن او را از درک قانون مندی های پیچیده  
اجتماعی و نقش عوامل عینی و ذهنی که موجبات دگرگونی های ناگهانی جوامع انسانی  
را فراهم می آورند، باز می دارد. طالس ملطی غروبگاهی سر به سوی آسمان و چشم دوزان  
به اجرام سماوی در کوچه های شهر خود به گردش مشغول بود که ناگهان پایش در چاله ای  
فرورفت و سبب سقوط او گردید. پیرزنی خمیده پشت از تجارب زندگانی که از نزدیکی

او می‌گذشت. از او پرسید، ای مرد چرا به آسمان توجه داشته و به پیش‌پسای خود نمی‌نگری. طالس پاسخ داد: زیرا که در جستجوی کشف رموز اجرام سماوی هستم. پیرزن با زهرخندی گفت: ای کاش ابتدا جهد براین می‌داشتی که دریایی در اطراف تو چه می‌گذرد و آنگاه فکر و ذکر خود را به آسمان‌ها مشغول می‌داشتی.

**شرح حال.** ابن‌سینا قبل از این که به سن بیست سالگی برسد، صرف نظر از برخورداری از تعالیم مذهبی، آثار ارسطو، اقلیدس، بطلمیوس و جالینوس را مطالعه کرده بود. کنجکوی وی در امور علمی، احتمالاً در عنفوان جوانی او و در بخارا بر-انگیخته شد و شاید ناشی از این امر باشد که پدر او از اصحاب فرقه اسماعیلیه بوده است. ابن‌سینا در سن هجده سالگی سلطان بخارا را مداوا کرد و از آن‌پس، هم خود را وقف فراگیری دانش طبابت نمود. وی نه تنها به سمت طبیب مخصوص سلطان، بلکه به عنوان مشاور اصلی او نیز برگزیده شد. شرح حال ابن‌سینا تا بدین‌جا همچون افسانه پربان، تجلی می‌کند. بعدها ابن‌سینا در شهرهای گرگان، ری و همدان نیز رحل سکونت افکند و از آن‌جا که سلطان دیگری را نیز معالجه نمود، حس حسادت رقبای خود را برانگیخت و از این‌رو مدتی مورد تعقیب و آزار قرار گرفت، و زمانی چند را در زندان فردجان گذرانید، ولی خوشبختانه اجازه یافت که به تألیفات خود ادامه دهد. پس از این دوران ابن‌سینا در اصفهان رحل اقامت گزید و باقی عمر خویش را در آن شهر گذراند. وی در سال ۱۰۳۷ میلادی و در سن ۵۷ سالگی وفات یافت. احتمال می‌رود که ابن‌سینا در تمام طول زندگی خود، به مطالعات علمی، فلسفی و تحقیقی خویش همواره ادامه داده است.

آثار اصلی ابن‌سینا، ماهیت دوگانه او را پدیدار می‌سازند و او خود حس مقایسه با جالینوس را در آدمی برمی‌انگیزد. جالینوس نیز مانند ابن‌سینا هم فیلسوف و هم طبیب بود و شهرت او تا حدودی مدیون همین دوگانگی می‌باشد. تا قرن یازدهم شهرت جالینوس بی‌نظیر بود و در این زمان است که ابن‌سینا به او پیوسته و از آن‌پس تا دوران تجدید حیات و حتی پس از آن، شهرت هر دو همواره حکم‌فرما بوده است. در حقیقت جالینوس بر قامونی و ابن‌سینای بخارائی هر دو صاحب عظمتی یکسان هستند، ولی دانش و قدرت فلسفی ابن‌سینا به گونه غیرقابل قیاسی از جالینوس بیشتر بوده و تجارب طبی او نیز فزونی داشته است و چگونه می‌توانست غیر از این باشد، با توجه به این نکته که ابن‌سینا نه تنها مسلط بر آثار جالینوس بلکه دیگر حکمای علم طب قسطنطنیه، ایران و عرب که در دوران مابین او و جالینوس می‌زیسته‌اند، بوده است، یعنی در دوران بالغ بر هشت قرن و نیم و به عبارت دیگر همان بعد زمانی که ابن‌سینا را از پاستور جدا می‌سازد. جالینوس و ابن‌سینا مردانی بودند ماهیتاً یکسان، ولی هر یک در دورانی و در بطن ملیت دیگری می‌زیسته است.

جالینوس در اواخر عمر خویش شروع به تهیه فهرستی از آثار خود نمود. ابن سینا نیز در دوران پایان زندگی خود دست به چنین کاری زد و تردیدی نیست به عللی مشابه. بدیهی است که برای مردانی با تألیفاتی چنین متعدد، دشوار بوده است که راه خود را در بین آثار خویش باز یافته و یا همه آن‌ها را بدون کمک فهرستی به خاطر بسپارند. فهرست آثار ابن سینا بالغ بر ۱۵۳ کتاب است که البته ناکامل می‌باشد. کافی است که از بین آثار ابن سینا تنها به ذکر دو کتاب قناعت شود که هر یک به نوبه و در زمینه خود به گونه یکسانی بسیط و مفصل می‌باشد. این دو عبارتند از قانون فی الطب و شفا. داوری تنها براساس عناوین این دو اثر منجر به این تصور می‌شود که گویا هر دو کتاب، آثاری درباره علم طب می‌باشد. ولی چنین قیاسی ناسواست. اثر اولی دائرة المعارف است حاوی دانش پزشکی درحالی که کتاب ثانوی جنگی است درباره فلسفه. هردوی این آثار در زمره معظم‌ترین یادگارهای ادبیات جهانی می‌باشند و مانند آثار متعدد دیگر ابن سینا به زبان عربی نگاشته شده‌اند. ابن سینا علاوه بر این رسالاتی چند نگاشته و اشعاری به زبان فارسی نیز سروده است.

ما اینک بحث خود را درباره ابن سینا به مثابه یک فیلسوف و اثر او موسوم به شفا و به عنوان یک طبیب و صاحب کتاب قانون، متمرکز می‌سازیم.

**فلسفه ابن سینا.** سرچشمه الهامات و قوت فکری ابن سینا چه بوده است؟ من کوشش خواهم کرد به این سؤال تا جائی که مقدور است به کوتاهی جواب گویم. قدیمی‌ترین منابع ابن سینا، مآخذ یونانی بوده‌اند. گفته شده است که وی کتاب ماوراءالطبیعه ارسطو را چهل بار مطالعه کرده و تنها زمانی به درک آن نائل آمد که تفسیر فارابی براین اثر، ذهن او را منور ساخت. علاوه براین، ابن سینا کتاب الهیات ارسطو را نیز مطالعه نموده است. دانشمندان غرب این اثر را، مرجعی موثق و معتبر فرض می‌کردند درحالی که کتاب مزبور فی الواقع مجموعه‌ای از آثار اصحاب مسلک افلاطونیان جدید می‌باشد که عمدتاً از کلیات فلوطین موسوم به «آزاد» اشتقاق یافته است. در نتیجه هنگامی که آثار ابن سینا را مطالعه می‌کنیم، هرگز و مقدماتاً نمی‌دانیم که آیا منبع مورد نظر او ارسطو است یا فلوطین.

ابن سینا از طریق دو مجرای اصلی به علوم یونانی دست یافت. این دو مجرا عبارتند از آثار بیزانتمینی - سریانی و بیزانتمینی - حرانی. آثاری که از طریق مجرای اولی در دسترس ابن سینا قرار داشتند، کتبی بودند که به زبان یونانی تألیف شده و از آن زبان ابتدا به لسان سریانی و سپس به عربی ترجمه گردیده بودند، در حالی که آثار متعلق به منابع ثانوی الذکر بدون گذر از پیراهه سریانی، به عربی برگردانیده شده بودند. در قرن نهم، ترجمه‌های بهتری از این آثار در دسترس قرار داشته و متون آن‌ها توسط القندی

(نیمه اول قرن نهم) تأویل و توضیح شده بودند. تفاسیر دقیق تری نیز توسط فارابی (نیمه اول قرن دهم) تهیه گردیدند و عبارت از همان متونی می باشند که ذهن ابن سینا را روشن ساختند.

در این جا ذکر این نکته ضروری است که مآخذ مسلمین تنها آثار الفندی و فارابی نبوده، بلکه اسفار کاملاً اسلامی را نیز دربر می گرفتند که در رأس آن ها قرآن مجید و تفاسیر آن، احادیث و بالاخره علم فقه که جامع مضامین حقوقی بود، قرار داشتند. از آن جا که علمای الهیات اسلامی تعلیم می یافتند که چگونه مسائل فلسفی را از قبیل تقدیر ازلی و یا آزادی اراده، مورد مباحثه و مجادله قرار دهند. می توان اطمینان خاطر داشت که ابن سینا نیز از چنین تعالیمی برخوردار بوده و از آن ها تا حد و حصر فایده برده و هم چون دیگر علما آمادگی کامل برای مطالعه آثار فلسفی ارسطو و فلوطین را داشته است.

گرچه اثر اصلی ابن سینا کتاب شفاست ولی او کتب دیگری را نیز به رشته تحریر در آورده است، از جمله کتاب نجات که تلخیصی از شفا می باشد و همچنین رسالت الحدود، کتاب الاشارة والهیات و بالاخره الحکیم المشرقیه که ابن سینا موفق به اتمام آن نگردید. باز گردیم به کتاب شفا؛ این اثر مجموعه عظیمی است که ابتدا منطقی را مورد حل و فصل قرار داده و سپس وارد بحث علم ماده، یعنی علوم طبیعی، روان شناسی، کیهان شناسی و بالاخره ماوراء الطبیعه می گردد که قسمت عمده رسالات و همچنین غایت و اکلیل این اثر را تشکیل می دهد. در عین حال باید توجه داشت که بخش بزرگی از کتاب شفا اختصاص به چیزی دارد که ما آن را دانش می نامیم. فیلسوفی چون ابن سینا را - و این امر در مورد ارسطو نیز مصداق دارد - هرگز نمی توان از ابن سینای عالم به علوم جدا ساخت.

فلسفه ابن سینا متمرکز بر فرضیه هستی و فرق بین جوهر و وجود می باشد. جوهر، ذات و علت وجودی شیء است، در حالی که وجود عارضه ای است که می تواند بر آن تعلقی یابد یا خیر. بعبارت دیگر جوهر ضروری و حتمی الوقوع است، در حالی که وجود عارضه ای بیش نیست. تنها در وجود قادر متعال است که جوهر و وجود درهم آمیخته و یگانه شده اند. باری تعالی واجب و لازم است و مابقی صرفاً ممکن و یا عامل بالقوه.

یکی از مسائل عمده و مورد توجه ابن سینا هم آهنگ ساختن فلسفه ارسطو (و یا فلوطین) با الهیات اسلامی بود. من باب مثال این که چگونه می توان تصور و استنباط ارسطو را از لایزالی هستی، با عقیده مسلمین درباره خلقت از نیستی انطباق داد. استدلال ابن سینا در این رهگذر مصالحه شگفت آوری است: جهان هستی ابدی است. لیکن قادر متعال بر آن قدمت دارد. خالق عین حقیقت و عشق و زندگانی است. اوست که عقل محض است. خلقت از او منشعب شده و سیلانی عقلانی می باشد.

البته جهت ارضاء الهیات اسلامی تنها کافی نبود که جاودانی بودن روح را اثبات نمود، بلکه به همان میزان نیز ضروری بود که دوام وجود قائم به خود را نیز به اثبات رسانید. از این رو ابن سینا اصل فردیت را مطرح نمود، بدین معنا که ماده، کربیه و شیریر و متمایل به عدم است. حال آن که روح حتی در دوران حیات، ابدی و مجرد است. پس از نابودی جسم، روح قادر است حیات نوینی از آن خود را آغاز نماید، هم چون عقل محض. فرخندگی ابدی روح عمدتاً مبتنی بر فضیلت است.

باید اذعان داشت که ابن سینا تکلیفی بسیار دشوار عهده‌دار شده بود، زیرا که می‌بایستی با اصطلاحات موجود را گسترش داده و یا همراه با پیشروی خود، واژه‌هایی نوین خلق نماید. از بخت نیک قابلیت تحول و تطور اعلی درجه زبان عربی از نقطه نظر لغوی، در این زمینه به یاری او شتافت. بدین معنا که بسی آسان‌تر بود که در زبان عربی واژه‌های مناسب و رسا برای بیان مقصود را آفرید تا در انسنه یونانی، لاتینی و یا عبری. بدین ترتیب ابن سینا این مزیت را در اختیار داشت که از وسیله‌ای تقریباً کامل استفاده نماید و چنین استفاده‌ای را نیز استادانه انجام داد.

قاموس لغوی ابن سینا بسیار دقیق است، بدان سان که نمی‌توان آن را در مقالی چنین کوتاه توضیح نمود. کفایت و رسائی چنین قاموسی را فقط اساتیر مسلط به عربی تشخیص توانند داد. چنین به نظر می‌رسد که ارکان صوفیانه و فلوپینی افکار و پندارهای ابن سینا با بیای سالخورده‌تر شدن او، والاتر و برجسته‌تر می‌گردند. آیا این نتیجه و ثمره آن گرایش جهان شمولی نیست که ابن سینا تشریح کرده بود؟ هر موجودی گرایش به سوی تکامل خود دارد و این گرایش به همان میزان که این موجود روی نردبانی که به خالق متعال منتهی می‌شود، صعود می‌کند، نیرومندتر می‌گردد. عشق از عقل ازلی به سوی عناصر فرود کرده و سپس معراج می‌نماید. بدین سان، شایسته و صحیح نیست که از دوران کیهانی عشق سخن گفت، بلکه از سقوط و صعود آن.

ابن سینا یکی از شعرای بزرگ ایران به‌شمار می‌رود. مع الوصف و با وجود طبع شاعرانه او، اندیشه‌ها و افکار ابن سینا عمدتاً عالمانه می‌باشند. از این رو هرگز نمی‌توان، اشتغالات علمی محض ابن سینا را به کنار گذارد، بدون این که او را سوء تعبیر نمود. ابن سینا همواره فردی روشن بین و پای‌بند به اصول عقلانی بوده و در عین حال وقوف کامل بر حدود و ثغور معرفت اثباتی داشت. وی قدوسیت را درک کرد و شیفته آن بود. مقتضی است که من در این جا یادآور شوم که دو نوع تصوف وجود دارد. هستند آنان که عمیقاً به اسرار این دنیا واقف بوده و بر باقی رموز که با بیای تحلیلات و ترکیبات علمی ژرف‌تر می‌گردند، آگاهی دارند. بسیاری از اربابان علم و شاید بزرگ‌ترین آن‌ها، متصوفانی از این نوع می‌باشند. دیگر آنانی هستند که بارموز جبلی ارضاء خاطر پیدا نکردند (ایتان در

واقع بیش از آن بی‌خبرند که در این اسرار نفوذ کرده و آن‌ها را ستایش نمایند) و از این‌رو رموزی ساختگی آفریده و خود را تسلیم تخیلاتی تند و دیوانه‌آسا می‌کنند. بسیاری از صوفیان که خود را مذهبی هم‌می‌دانند، از زمره این مقوله می‌باشند. لیکن این‌سینا بدون کوچک‌ترین تردیدی در شمار گروه اول است.

**تأثیر فلسفه ابن‌سینا.** از جمله کسانی که از ابن‌سینا متأثر شده‌اند. غزالی (نیمه دوم قرن یازدهم) و ابن‌رشد (نیمه دوم قرن دوازدهم) می‌باشند. لیکن در حال حاضر نفوذ مستقیم او بر فلاسفه غرب بیشتر مورد توجه است. شگفتی در این‌جاست که فلسفه ابن‌سینا قریب نیم‌قرن زودتر از حکمت ارسطو، معرف حضور دنیای غرب بوده است. بزرگ‌ترین مرکز نفوذ ابن‌سینا شهر «توله‌دو» بود که در سال ۱۰۸۵ از دست اعراب آفریقائی‌تسخیر و از آن پس تبدیل به شهری مسیحی گردیده بود.

در این شهر تعداد بسیاری افراد فاضل وجود داشتند که یا خود عرب بوده و یا به لسان عربی به مثابه یک زبان زنده تسلط داشتند. مسیحیان تیز هوش به نیکی ملتفت و متوجه این واقعیت بودند که آثار نگاشته شده به زبان عربی گنج‌هایی از معرفت علمی و فلسفی را در خود نهفته داشتند که هنوز به زبان لاتینی در دسترس نبودند. از این‌رو «رایموند دو ساوه تات» مطران فاضل (که تحت نام اسقف نشین «توله دو» به لقب «رایموند توله‌دوئی» بهتر آشنا است)، مکتب و مدرسه‌ای تشکیل داد که مسیحیان اهل تتبع در آن‌جا با محققین مسلمان و یهود همکاری کرده و آثار عربی را به زبان لاتینی ترجمه می‌کردند.

طبیعی است که اعضای مسلمان محفل مطران اعظم می‌بایستی به اهمیت کتاب شفا و دیگر آثار ابن‌سینا پی برده و ابتدا به ترجمه آن‌ها دست بزنند. این ترجمه‌ها در حوالی سال ۱۱۳۰ آغاز گردیدند، در حالی که ترجمه اسفار ارسطو موسوم به «ماوراءالطبیعه» در اواخر آن قرن صورت گرفته و دو مکتوب «میم» و «نون» آن پس از ۱۲۷۰ به لاتینی برگردانده شدند.

در این مابین الهیون غربی دستخوش شگفتی گشته و عمیقاً تحت تأثیر کتاب شفا قرار گرفته بودند. آنان نیز در ابتدا همچون فلاسفه عرب قادر نبودند که بین عناصر ارسطویی و افلاطونیان جدید تمیز دهند. تا زمانی که مکتوب‌های «میم» و «نون» ماوراءالطبیعه در دسترس آن‌ها قرار نگرفته بودند، آنان فریفته این وهم بودند که برخی از رده‌های این عناصر احتمالاً در کتاب شفا ادغام شده است و این امر حس کنجکاوی آن‌ها را افزونی می‌بخشید.

از جمله نخستین ادله مبنی بر تأثیر و نفوذ ابن‌سینا، مدارکی هستند که در کتاب «دومینگو گوندی سالوو» موسوم به «درباره روح» (نیمه اول قرن دوازدهم) و در آثار

مختلف مدرسه «شارتر» (نیمه اول قرن دوازدهم) به چشم می خورد. مذهب افلاطونیان جدید، که ابن سینا محل آن به شمار می رفت، از طریق این منابع و یا مجراهای دیگر در «شارتر» و آثار اصحاب اوقسطین نضج می گرفت. بین سال های ۱۲۱۰ و ۱۲۱۵ تحصیل و مطالعه آثار ارسطو و مفسرین او در پاریس ممنوع بود. لیکن این تحریم چندان به طول نکشید و در واقع موجب علاقه و توجه غیر مستقیم به آثار ارسطو گردید. در این میان ابن سینا بیشتر مورد تقبل قرار گرفت تا مسلک دست نخورده ارسطو. ابن سینا کوشیده بود که ایمان و برهان را با هم موزون سازد، مطلبی که ظاهراً وراء مراد و مقصود ارسطو بوده است.

ویلیام اورینی (نیمه اول قرن سیزدهم) هنگامی که در دانشگاه پاریس به تحصیل در الهیات اشتغال داشت، شدیداً آثار ارسطو، فارابی، ابن سینا و غزالی را مورد نقد قرار داده ولی در عین حال از آن ها اکثر استفاده را نموده و نیز کتب ابن جبرئیل را که از معاصرین اسپانیائی - یهود، ابن سینا به شمار می رفت، مطالعه کرده بود. ویلیام همان کسی است که علم الکلام یعنی تمیز و تشخیص بین جوهر و وجود را در زبان لاتینی مطرح و مرسوم کرده و یکی از پایه گذاران مسلک طوماسیون گردید. و هم او بود که رهسپار رم شده تا قضیه ارسطو را مورد مذاقه قرار دهد و سرانجام در سال ۱۲۳۱ از گرگوری نهم این اجازه را دریافت داشت که نظرات و شعائر ارسطو را پس از تجدیدنظر، تدریس نماید. در این مابین مدرسین مسیحی معرفت و وقوف خود را به ابن سینا و هم چنین مستقیماً و یا از طریق تفاسیر ابن رشد (نیمه دوم قرن دوازدهم) به متون ارسطویی افزایش می بخشیدند. نقطه اوج این روال طوماس قدوس است (نیمه دوم قرن سیزدهم). ابن سینا کوشیده بود تا توازن و هماهنگی بین مسلک ارسطو و الهیات اسلامی برقرار سازد، در حالی که موسی - ابن میمون (نیمه دوم قرن دوازدهم) سعی بر این داشت که مسلک مزبور را با دین یهود موزون سازد. طوماس قدوس نیز به نوبه خود جهد می کرد که ارسطو را با الهیات دین مسیح آشتی بخشد. وجه مشترک بین این سه مرد این است که آنان همگی از پیروان مسلک اصالت عقل بوده و خوانندگان خود را باری می دادند تا ایمان خویش را درک نمایند. آنان را سعی بر این بود که خوانندگان خویش را با براهین معتبر و منطقی استوار اقناع نمایند و نه با موعظاتی احساساتی.

ما استفاده از فلسفه دیرین و قرون وسطائی جزئیات مسیحی را مدیون طوماس قدوس می باشیم. وی حداکثر امتنازه را نه تنها از ارسطو بلکه از اوقسطین قدوس (نیمه اول قرن پنجم)، بوطیوس (نیمه اول قرن ششم)، یوحنا دمشقی (نیمه اول قرن هشتم) و به ویژه ابن سینا نموده بود. از اواسط قرن دوازدهم به بعد هر مدرسی عمیقاً مدیون ابن سینا بوده است.

موفقیت‌های اولیه ابن‌سینا مدیون ابهامات ناشی از مذهب افلاطونیان جدید است که به‌گونه ناخود آگاهانه‌ای بخش اصلی فلسفه او را تشکیل می‌دهد، اختلاط مسالک ارسطو و افلاطون توسط تعلیمات اقوسطین قدوس، ملقب به افلاطون مسیحی، و ابن-جبرئیل موسوم به افلاطون یهود، شدت و نضج یافت. جمیع این اعتقادات آنگاه توسط نبوغ طوماس قدوس تصفیه و ترکیب شدند.

ابن‌سینا در رساله خود درباره روح، استعاره قابل توجهی به کار برده است. وی می‌گوید: تصور کن مخلوقی نابینا را که از کلیه دیگر جهات مکمل و بی‌عیب و نقص است. جسم وی در خلأ در نوسان بوده و او از اعضاء بدن خود و آنچه که در خارج از آن است، ناآگاه می‌باشد. با همه این اوصاف، چنین مخلوقی موجودیت خود را تصریح و تصدیق خواهد نمود. این پندار خیلی به وهم دکارت نزدیک است که می‌گوید: «من فکر می‌کنم، پس وجود دارم.»

**فعالیت‌های طبی و علمی ابن‌سینا.** اینک ذهن خود را مشغول کارهای طبی ابن‌سینا کرده و توجه خود را روی کتاب اصلی او موسوم به قانون متمرکز می‌نمائیم که دائرةالمعارفی است از حکمت طبابت. واژه قانون چیزی جز لغت یونانی کانون نیست که ما آن را معمولاً برای بیان معیار و میزان به کار می‌بریم. این واژه به‌خوبی انتخاب شده است، زیرا که قانون ابن‌سینا معیار و مرجع علم طبابت و انجیل پزشکی برای دورانی بالغ بر پنج تا شش قرن بوده است. این اثر به‌نیج بخش کلی تقسیم می‌شود که عبارتند از: ۱- کلیات (حاوی مباحث وسیعی درباره فلسفه)، ۲- داروهای ساده به‌ترتیب الفبا، ۳- امراض موضعی از فرق تا پا، ۴- بیماری‌های عمومی از قبیل تب و غیره، ۵- دارو-های مرکب.

کتاب قانون مجموعه‌ای است از کلیات معرفت و حکمت پزشکی که تا اوائل قرن یازدهم در دسترس بوده است. این بدان معناست که اثر مزبور استوار بردانش یونانی: به‌ویژه دانش پزشکی بقراط و جالینوس و نیز ابعاد فوقانی آن در قسطنطنیه و دارالعرب می‌باشد. کلیه آثار جالینوس توسط حنان ابن اسحاق و مدرسه او (نیمه دوم قرن نهم) به عربی ترجمه شده و رسالات علی ابن سهل این ربان الطبری (نیمه اول قرن نهم) نیز مقادیر معتنا بهی به دانش طب یونانی اضافه کرده بودند. طبری ضمناً اطلاعاتی را که از منابع هندی اخذ شده بودند، و نیز دانشمندان دیگری از قبیل رازی (نیمه دوم قرن نهم)، سراجیون اکبر (نیمه دوم قرن نهم)، اسحاق یهود (نیمه اول قرن دهم)، علی ابن عباس (نیمه دوم قرن دهم)، ابوالقاسم الظهراوی (نیمه دوم قرن دهم)، ابن‌الجارر (نیمه دوم قرن دهم) و ابومنصور موفقی (نیمه دوم قرن دوازدهم) که به‌زبان پارسی تحریر می‌کرده، مضافاتی بر دانش پزشکی یونانی الحاق نمودند.



من بدین جهت از بین بسیاری دیگر، اسامی این افراد را در اینجا آورده‌ام تا تأیید و تأکید کنم که ابن سینا نه فقط بردوش حکیمان یونانی و بیزاتی‌نی، بلکه بر دوش بسیاری از پزشکان عرب و ایرانی تکیه داشته است. البته این نکته به هیچ وجه از نبوغ او که بی‌کران است، نمی‌کاهد. ما باید همواره مقایسه بین ابن سینا و جالینوس را در نظر داشته باشیم، زیرا این دو بسیاری از روشکوه خود را مدیون ترکیبی از علوم فلسفی و طبی می‌باشند. اینان بزرگانی هستند راکب بر دوش بزرگان دیگر.

حال باز گردیم به دانش پزشکی ابن سینا. ابن سینا نه تنها می‌توانست انبوهی کلان از اطلاعات پزشکی را در آثار عربی باز یابد، بلکه این امکان را نیز داشت که از التفاتات و ترکیباتی که توسط علمای عرب صورت گرفته بودند، استفاده نماید. ثمرهای کوشش‌هایی برای تألیف یک دائرة المعارف در کتاب الحاوی اثر رازی و کتاب الملکی نوشته علی ابن عباس مشاهده می‌شوند، لکن ترکیبات ابن سینا بهترین و مشهورترین نوع خود می‌باشند. چنین به نظر می‌رسد که ابن سینا لقب افتخار آمیز شیخ‌الرئیس و القاب مشابه آنرا که هنوز هم به‌وی داده می‌شود، بیشتر مدیون کتاب قانون خود می‌باشد تا کتاب شفا.

البته مردی که این چنین مورد تحسین و احترام همگان باشد، بی‌شک حسن حسادت و کینه‌جویی دیگران را برمی‌انگیزد و مورد بهتان و افترا قرار می‌گیرد. من باب مثال، موقعی که ابن سینا موفق نشد که آخرین بیماری خود را معالجه نماید (چرا که این آخرین بیماری او بوده و ابن سینا با سرنوشت خود ملاقات می‌کرد)، دشمنانش اعلام داشتند، که علم طب او دیگر قادر نبود که جسم‌اش را نجات دهد. کما اینکه فلسفه ماوراءالطبیعه او نیز نمی‌توانست روح‌اش را رهایی بخشد، اظهاراتی چنین مضر و سوء معمولاً کفری است برای نبوغ.

ابن سینا نه تنها طبیب بلکه عالم بر علوم نیز بود. بسیاری از معرفت‌های علمی و دست‌آوردهای او در بزرگ‌ترین اثرش موسوم به کتاب شفا و دیگر رسالات علمی او مضبوط می‌باشند.

ابن سینا در عین حال ریاضی‌دان، فیزیک‌دان، طبیعی‌دان، سنگ‌شناس و صاحب نظر در علم موسیقی، شیمی‌دان و منجم بوده است. از معرفات مسلک اصالت عقل او این نکته است که ابن سینا مخالف کیمیائی‌گری و طالع‌بینی بوده است. (در این جا ذکر حکایت زیر عاری از لطف نیست. آورده شده است که روزی از ابن سینا سؤال می‌شود که آیا او خود را فیلسوفی به تمام معنا و در درجه اعلی کمال می‌داند یا خیر. ابن سینا در پاسخ می‌گوید: از آن جا که من از هنر رقص اطلاعی زیاد نداشته و در فنون رقصندگی مهارتی ندارم، از این رو فیلسوفی کامل نمی‌توانم باشم. مترجم).

تأثیر و نفوذ ابن سینا در علم پزشکی. میزان تأثیر و نفوذ آثار ابن سینا در فن طبابت و به ویژه کتاب قانون وی در حیطة خاوری اسلام، در مسودات کثیر العدد عربی، تفاسیر عربی، ترجمه های فارسی و ترکی و دیگر تعابیر و اقتباسات مشاهده می شود. تأثیر او بردنیای غرب ناشی از ترجمه های آثار او به زبان لاتینی، توسط ژرار کرمونائی در توله دو می باشد و نامبرده همان کسی است که در سال ۱۱۷۵ المجسطی را نیز ترجمه نمود. بدین ترتیب ملاحظه می شود که قبل از پایان قرن دوازدهم دو منبع اصلی درباره نجوم یونانی و علم پزشکی یونانی - عربی در دسترس دانش پژوهان لاتینی بوده است. از این تاریخ به بعد هر رساله طبی به زبان لاتینی، دینی به ابن سینا دارد. کتاب الحاوی و کتاب الملکی بعدها توسط اولین ناشرین کتب منتشر شدند، ولی موفقیت آنها کمتر از کتاب قانون بوده است. برخی از چاپ های اولیه کتاب قانون بر اساس ترجمه جدید آن به لاتینی، در اواخر قرن پانزدهم و اوائل قرن شانزدهم، توسط آندره آ آلیاگو و برادر زاده وی موسوم به پائولو آلیاگو که خود از زمره طبیبان ساکن در مستعمره و نیز در دمشق بودند، تهیه و منتشر شدند. جالب اینجاست که ترجمه کتاب قانون به زبان لاتینی در دومرحله صورت گرفت: در توله دو (نیمه دوم قرن دوازدهم) و در دمشق (نیمه اول قرن شانزدهم) و تازه این آخرین ماجرا نیست. ما هنوز نیاز به چاپ بهتری از متن عربی آن و ترجمه ای دقیق از آن به یکی از زبان های رایج بین المللی داریم. این کار وظیفه و تکلیفی بسیار سنگین است و هر يك تقاضای وقف و اختصاص تمام طول عمر دانشمندی ذی صلاح را دارد.

زمانی که فضیله دنیای غرب با علم پزشکی یونانی تماس مستقیم یافتند (یعنی برخلاف آشنائی غیر مستقیم از طریق زبان های سریانی و عربی)، بسیاری از آنان منجمله پترارک، گرایش های ضد عربی پیدا کردند. و این گرایش ها در دوران تجدید حیات به نقطه اوج خود رسیدند. لیکن شهرت ابن سینا بدین آسانی ها از بین نمی رفت.

آثار او به دفعات به جامه لاتینی درآمده بودند. بدان سان که دانشمندان لاتین کتاب قانون ابن سینا را هم سطح چاپ های اولیه انجیل به زبان لاتینی دانسته و به آن با چشم دیگری می نگریستند تا به دیگر آثار عربی، عبری و یا یونانی.

انتشارات مزبور تا بعد از اواسط قرن هفدهم نیز ادامه یافته و تنها عبارت از دست آورد های فقه لغوی نبودند، بلکه از نظر معنوی همان نقشی را داشتند که آثار طبی قدیمی یونانی که توسط علمای طب دوران تجدید حیات تهیه شده بودند. هدف و منظور این بود که حقایق علم پزشکی را در شکل ناب خود در دسترس اطبا قرار دهند و با وجود خصومت روز افزون نسبت به اعراب، علمای علم طب در قرن هفدهم برای ابن سینا همان احترامی را قائل بودند که برای بقراط و جالینوس. چه نشانه ای بهتر از این می توان برای اعتبار

دائمی ابن سینا ذکر کرد. هیچ فرد مسلمان و یا دانشمندی از مشرق زمین چنین موضع و مقام والاتی و چنان تأثیر شدید و متمادی چون ابن سینا دارا نبوده است.

**فرجام.** ابن سینا مقامی بس معتبر در فلسفه و ماوراءالطبیعه دارا بود و به مثابه یکی از حلقه‌های آن زنجیر طلائی به شمار می‌رود که مردانی چون ارسطو، فلوپین، یوحنا دمشقی، القندی، فارابی و پس از آن‌ها ابن رشد، موسی ابن میمون و طوماس اکوئین را به یکدیگر مرتبط می‌سازد.

ابن سینا ما را یاری می‌دهد تا به اعمیت و عظمت نقش و سهم مسلمین و اعراب در فلسفه دوران قرون وسطی، یعنی فلسفه‌ای که به چهار زبان معتبر یونانی، عبری، لاتینی و عربی بیان می‌شد، پی ببریم. شرط درک و فهم افکار و اندیشه‌های دوران قرون وسطی این است که آدمی هرگز نباید پایه‌هایی را که افکار مزبور بر آن‌ها استوار بوده‌اند، از نظر دور دارد. باوجود اختلافات جزئی در الهیات، مسلمین، یهودیان و مسیحی‌ها، اصول متعددی را مشترک هستند که می‌توانند به یکدیگر یاری و مساعدت دهند. گرچه ابن سینا فقط درباره الهیات اسلامی تفکر و تعمق می‌کرد ولی او قادر بود که جذب ماوراءالطبیعه ارسطو را برای مقاصد و منظورات یهودیان و مسیحیان تسهیل نماید.

برخلاف و با وجود اشتغال شدید فکری به متافزیک که نمی‌توانست در دوران قرون وسطی به لرزه درآورده شود، ابن سینا در حنّه اول همچون ارسطو و جالینوس فیلسوفی عالم به علوم بوده و می‌کوشید تا تمامیت معرفت مثبت را دریابد. البته این امر ناشی از این واقعیت است که ابن سینا مردی بود که علم را به جامه عمل درمی‌آورد. تا آن‌جا که ما می‌توانیم تکامل اندیشه‌های او را داوری نمائیم، شاهد جهت‌گیری مضاعف افکار او می‌شویم: یکی جهت‌گیری به سوی واقعیت و مادیت علمی و دیگر در جهت تصوف. تصوف وی معلول آگاهی روزافزون او درباره حدود و ثغور شعور و نیز تواضع و فروتنی او می‌باشد.

فلاسفه عالم بر علوم باید روش‌های یکسانی را در امر تحقیق اتخاذ نمایند. لیکن دانش با چنان سرعتی پیشرفت کرده و با چنان تکاثر فوری از قرون وسطی تا کنون فزونی یافته که بسی دشوار است - اگر نگوئیم غیرممکن - جهد و سعی جامع ارسطوها و یا ابن سیناها را مجدداً تکرار نمود.

ما به ابن سینا به مثابه یکی از قهرمانان دانش و فلسفه افتخار می‌کنیم.